

[مرحوم خویی: عدم جمع عرفی در روایات زکات مال التجاره 1](#_Toc97056578)

[حاج آقا رضا همدانی: حمل بر استحباب و عدم سبق به سؤال 1](#_Toc97056579)

[اشکال اول: سبق به سؤال در اکثر روایات 2](#_Toc97056580)

[اشکال دوم: حمل بر صورت تقیه 3](#_Toc97056581)

[عدم صحت حمل بر تقیه به علت عدم وجود چنین قولی در میان عامه 4](#_Toc97056582)

[روایت یونس بن یعقوب و شاهد حمل بر استحباب 5](#_Toc97056583)

[جمع بندی: استحباب زکات مال التجاره 5](#_Toc97056584)

[کلام مرحوم خویی در ما انبتت الارض 6](#_Toc97056585)

[زکات مالی که بالفعل با آن تجارت می‌شود یا مالی که برای تجارت نگهداری شده؟ 6](#_Toc97056586)

[عدم تفصیل بین عامه، نسبت به کمتر یا بیشتر شدن رأس المال 7](#_Toc97056587)

[فتواهای مال التجاره در میان عامه 7](#_Toc97056588)

**موضوع**: زکات مال التجاره /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در وجوب زکات مال التجاره بود و آنکه در فرض عدم الوجوب، استحباب دارد یا خیر. یک دسته روایات زکات در مال التجاره را ثابت کرده‌اند و بعضی از روایات هم نفی نموده‌اند.

# مرحوم خویی: عدم جمع عرفی در روایات زکات مال التجاره

مرحوم خویی اشاره فرمودند که این دو دسته روایات جمع عرفی ندارند. وقتی جمع عرفی نداشتند باید به مرجحات مراجعه شود. روایت‌هایی که زکات مال التجاره را ثابت کرده‌اند موافق عامه بوده و کنار گذاشته می‌شوند. بنابراین دلیلی بر اصل مشروعیت زکات در مال التجاره ثابت نیست.

بیان شد مبنای مرحوم خویی آن است که اگر دو روایت یا دو تعبیر با هم جمع شوند و سر از تناقض دربیاورند، جمع عرفی ندارند. در غیر این صورت جمع عرفی دارند.

در جلسه گذشته بیان شد که این ضابطه صحیح نیست. ممکن است موقف‌های کلام متفاوت باشد. ممکن است کلامی در موقف حکم اخلاقی باشد و بگوید زکات واجب است. در حالی که در موقفِ بیانِ حکم فقهی، عدم وجوب زکات بیان می‌شود. پس مانعی ندارد در جمع بین روایات، دسته دوم حمل بر استحباب شود.

# حاج آقا رضا همدانی: حمل بر استحباب و عدم سبق به سؤال

مرحوم حاج آقا رضا همدانی نکته‌ای را در بحث زکات مال التجاره طفل متذکر می‌شوند:

زکات مال التجاره طفل مستحب است. علت عدم وجوب زکات مال التجاره طفل، تعارض روایاتی است که زکات مال التجاره طفل را ثابت کرده است با روایت‌های متکرری که به طور کلی زکات را در مال التجاره نفی نموده‌اند. پذیرفته نیست مال التجاره بزرگ‌ترها زکات نداشته باشد ولی مال التجاره طفل زکات داشته باشد.

بنابراین روایت‌هایی که زکات را در مال التجاره طفل ثابت کرده‌اند؛ نه تنها تعارض با روایت‌هایی دارند که زکات مال التجاره طفل را نفی کرده است؛ بلکه با روایت‌هایی که به طور کلی زکات مال التجاره را نفی کرده‌اند تعارض دارند. به قرینه این روایات نمی‌توان زکات مال التجاره طفل را واجب دانست.

حال روایت‌هایی که زکات مال التجاره طفل را ثابت کرده‌اند را حمل بر تقیه می‌شوند یا حمل بر استحباب؟

حمل بر تقیه حمل دشواری است و به طور متعارف روایت‌ها را حمل بر تقیه نمی‌شوند. ولی در ما نحن فیه روایات، اشاره دارند که مخالفین، زکات مال التجاره را واجب می‌دانند. اینکه در روایات اشاره شده است به ثبوت زکات در مال التجاره، می‌تواند مؤید حمل بر تقیه باشد[[1]](#footnote-1).

با این حال اقوی آن است که روایات حمل بر استحباب شوند، چون روایت‌های زیادی امر به زکات در مال التجاره طفل نموده‌اند. روایت‌هایی که مسبوق به سؤال نیست و امام علیه السلام بدون سبق سؤال گفته‌اند باید زکات مال التجاره داده بشود. اگر سؤالی بود و امام علیه السلام در مقام پاسخ فرموده بودند، [ممکن بود حمل بر غیر استحباب مثل تقیه شود]. ولی وقتی مسبوق به سؤال نباشد وجهی ندارد امام علیه السلام این مطلب را بفرمایند. همین خودش قرینه است برای آنکه روایات باید حمل بر استحباب بشود[[2]](#footnote-2).

## اشکال اول: سبق به سؤال در اکثر روایات

اشکال آقای منتظری بر نظریه حاج آقا رضا همدانی آن است که اکثر روایات مسبوق به سؤال هستند[[3]](#footnote-3). بنابراین کلام ایشان صحیح نیست.

درست است که اکثر روایات مسبوق به سؤال هستند ولی روایت‌هایی که مسبوق به سؤال نیستند و زکات را اثبات کرده‌اند کم نیستند. اکثریت مسبوق به سؤال هستند و این اکثر را می‌شود حمل بر تقیه نمود. ولی روایت‌های کمتر (خودشان هم فی نفسه کم نیستند) را نمی‌شود حمل بر تقیه کرد.

روایت‌هایی نقل شده که زکات مال التجاره را واجب شمرده‌اند، بدون آنکه مسبوق به سؤال از خصوص این مطلب باشد. برخی روایات، مسبوق به سؤال هستند ولی سؤال از مطلب دیگری است. مثل آنکه به طور کلی از امام علیه السلام سؤال پرسیدند و ایشان در جواب فرمودند اگر تجارت بود زکات بدهد.

اینکه آقای منتظری می‌فرمایند اکثرا مسبوق به سؤال هستند، صحیح است؛ ولی مسبوق به سؤال از خصوص مال التجاره نیستند. شاید در هیچ کدام از روایات، از خصوص مال التجاره سؤال نکردند. سؤال کلی پرسیده‌اند مال صغیر زکات دارد یا نه. امام علیه السلام فرمودند اگر تجارت بشود باید زکات بدهد. بنابراین بیان آقای منتظری صحیح نیست.

روایت‌هایی که در این زمینه نقل شده‌اند مثل روایت یونس بن یعقوب یا روایت محمد بن فضیل یا روایت احمد بن عمر بن ابی شعبه عن ابیه یا روایت محمد بن مسلم [در هیچ کدام از آن‌ها سؤال از خصوص مال التجاره نشده است].

روایت سعید السمان نیز مسبوق به سؤال نیست:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَعِيدٍ السَّمَّانِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ‏ لَيْسَ‏ فِي‏ مَالِ‏ الْيَتِيمِ‏ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ فَإِنِ اتُّجِرَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ فَإِنْ وُضِعَ فَعَلَى الَّذِي يَتَّجِرُ بِهِ[[4]](#footnote-4).

همچنین روایت حلبی هم مسبوق به سؤال درباره خصوص زکات مال التجاره نیست. چه انگیزه‌ای می‌تواند باشد، این صورتی که زکاتش واجب نبوده است را امام علیه السلام بیان کنند؟

## اشکال دوم: حمل بر صورت تقیه

البته ممکن است اصل کلام حاج آقا رضا همدانی به گونه‌ای دیگر پاسخ داده بشود بدون توجه به مسبوق به سؤال بودن روایات و حمل بر تقیه نمودن روایت‌های وجوب زکات، همانطور که آقای منتظری بیان کردند.

پاسخ آن است که حمل بر تقیه دو شکل دارد. یکی آنکه امام علیه السلام خودشان تقیه کردند. دیگر آنکه امام علیه السلام حکم صورت تقیه را بیان می‌کنند یعنی تقیه مخاطبین را در نظر می‌گیرند.

اگر مراد تقیه امام علیه السلام باشد، تفصیل بین مسبوق به سؤال بودن و غیر آن جایگاه دارد. ولی اگر امام علیه السلام می‌خواهند حکم صورت تقیه را بیان کنند به این معناست که در مال صبی زکات نیست ولی اگر تجارت بشود به دلیل اینکه عامه زکات را واجب می‌دانند، زکاتش واجب است. چون در ظرف متعارف آن روز، ظرف تقیه بوده است. چه سؤال شده باشد چه سؤال نشده باشد، امام علیه السلام، حکمِ ظرف تقیه را بیان کرده‌اند. این بیان قابل قبول است.

بنابراین به این شکلی که آقای منتظری بحث را دنبال کرده‌اند که اکثر موارد مسبوق به سؤال است، به نظر می‌رسد صحیح نباشد. اولا مسبوق به سؤال از خصوص مال التجاره نیست. [ثانیا چه بسا امام علیه السلام حکم ظرف تقیه را بیان کرده باشند].

## عدم صحت حمل بر تقیه به علت عدم وجود چنین قولی در میان عامه

به نظر می‌رسد در این بحث هیچ وجهی ندارد که این روایات، حمل بر تقیه به معنای تقیه امام علیه السلام شوند. روایت‌های زکاتِ مالِ یتیم تفصیل داده‌اند بین آنکه با مال یتیم تجارت بشود یا نشود. اگر با مال یتیم تجارت بشود گفته‌اند زکات دارد. در غیر این صورت گفته‌اند زکات ندارد. این قول، مطلقا در میان عامه وجود ندارد.

دو مطلب در میان عامه باید پیگیری شود. یکی آنکه نظرشان در زکات مال صبی چیست (اعم از مال التجاره و غیر آن). دیگر آنکه فتوایشان در مطلق مال التجاره چه می‌باشد (اعم از صبی و بالغ).

مطلب اول آن است که مال صبی و مطلق نابالغ ـ نه فقط یتیم ـ طبق نظر مشهور عامه زکات دارد. در روایتی نیز امام صادق علیه السلام با عامه مخالف کردند و فرمودند:

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنَيِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَعْقُوبَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ‏ أَبِي‏ يُخَالِفُ‏ النَّاسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ لَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ[[5]](#footnote-5).

خارجا هم وقتی به کتاب‌های عامه مراجعه می‌کنیم تا زمان امام صادق علیه السلام و معاصرین ایشان، فتوای به عدم وجوب، فتوای قابل توجهی نیست. از زمان امام صادق علیه السلام، ابوحنیفه فتوای به عدم وجوب داده است البته با تفصیلی بین غلات و غیر غلات. او زکات غلات را بر صبی واجب دانسته و در غیر غلات واجب ندانسته است. عدم وجوب در غیر غلات ـ که مال التجاره از مصداق‌های روشن آن می‌باشد ـ فتوای قابل توجهی قرار گرفته است.

مطلب دیگر آن است که به طور کلی مال التجاره زکات دارد یا نه. شهرت بسیار قوی‌ای در میان عامه بوده است که مال التجاره زکات دارد. البته کسانی که قائل به وجوب زکات مال التجاره زکات هستند، بین بالغ و نابالغ فرق نمی‌گذارند مگر کسانی که اصلا در مال طفل زکات را واجب نمی‌دانند.

بنابراین می‌توان گفت هیچ یک از عامه در این مسأله تفصیل نداده‌اند بین آنکه مال التجاره طفل زکات داشته باشد و در غیر از مال التجاره طفل، زکات واجب نیست. کسانی که زکات را بر طفل واجب نمی‌دانند، فرق نمی‌گذارند بین مال التجاره و غیر آن. ابوحنیفه که تفصیل قائل است، مال التجاره خصوصیتی برایش ندارد. او بین غلات و غیر غلات تفصیل داده است[[6]](#footnote-6).

بنابراین این روایت‌ها به هیچ وجه حمل بر تقیه نمی‌شوند به این معنا که امام علیه السلام تقیه کرده باشند. همچنین حمل بر تقیه به معنای آنکه ناظر به ظرف تقیه باشد هم معنایی ندارد. چون کسانی که زکات را می‌گرفتند، فرقی بین مال التجاره و غیر آن نمی‌گذاشتند. پس به نظر می‌رسد حمل بر تقیه در این روایات، جایگاهی ندارد.

## روایت یونس بن یعقوب و شاهد حمل بر استحباب

روایت خاصی وجود دارد که متناسب با حمل بر استحباب است. قبلا هم به آن روایت اشاره شد:

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ:

أَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَ‏ لِي‏ إِخْوَةً صِغَاراً فَمَتَى تَجِبُ عَلَى أَمْوَالِهِمُ الزَّكَاةُ؟

قَالَ: إِذَا وَجَبَتْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَجَبَتِ الزَّكَاةُ.

قُلْتُ: فَمَا لَمْ تَجِبْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ؟

قَالَ: إِذَا اتُّجِرَ بِهِ فَزَكِّهِ[[7]](#footnote-7).

امام علیه السلام در این روایت می‌فرمایند وقتی نماز بر ایشان واجب شد، زکات هم بر ایشان واجب است. یعنی وقتی نماز واجب نباشد، زکات هم واجب نیست. در ادامه می‌فرمایند: «اگر با مال طفل تجارت شد، زکاتش را بدهید». امام علیه السلام ابتداءً زکات مال التجاره را بیان نمی‌کنند و در پاسخ از سؤال اول هیچ مطلبی نسبت به مال التجاره نمی‌فرمایند. بعد از سؤال سائل که «اگر نماز بر ایشان واجب نبود چه کنند؟» امام علیه السلام پاسخ می‌دهند: «اذا اتجر به فزکه».

امام علیه السلام ابتداءً هیچ مطلبی نسبت به مال التجاره نفرمودند نشان از آن دارد که سؤال سائل، سؤال استحبابی است. چون امام علیه السلام فرمودند وقتی نماز واجب شد، زکات هم واجب است. این جمله مفهوم دارد و اصلا در مقام مفهوم است [و برای رساندن مفهوم بیان شده است]. یعنی تا وقتی نماز واجب نشده است، زکات واجب نیست. پس سؤال سائل از زکات استحبابی است که وقتی هنوز نماز واجب نشده است، زکاتی هست یا نه. در این فضا وقتی سؤالی می‌شود ظهور قوی در آن دارد که سؤال از زکات استحبابی است و امام علیه السلام هم زکات استحبابی را بیان می‌فرمایند.

ظهور این روایت در استحباب قوی‌تر از روایت‌های دیگر است. بنابراین به نظر می‌رسد این روایت می‌تواند شاهد جمع باشد برای آنکه روایت‌هایی که امر به زکات در مال التجاره کرده‌اند، حمل بر استحباب شوند[[8]](#footnote-8).

# جمع بندی: استحباب زکات مال التجاره

به نظر می‌رسد مجموع این نکات کنار هم گذاشته شوند، روشن می‌شود که زکات در مال صبی مستحب است. از اینجا بحث زکات در مال التجاره بزرگان هم مشخص می‌شود. مجموعه روایات زکات در مال التجاره صبی و مال التجاره بالغین را باید یک جا بررسی کرد. اینکه زکات در مال التجاره اطفال مستحب است (واجب نیست ولی نفی استحباب هم نمی‌شود)، خیلی روشن است. استحباب زکات در مال اطفال و عدم استحباب در مال بالغین ، خیلی مستبعد است. با توجه به اینکه در مورد مال بچه‌ها، جمع بین روایاتش به استحباب خیلی روشن است؛ در مورد زکات بزرگترها هم به نظر می‌رسد همین مطلب را باید گفت.

نتیجه آن است که زکات مال التجاره مستحب و مشروع است. واجب نیست و نامشروع هم نیست.

حال که در مال التجاره طفل مستحب است باید بررسی شود:

اولا بر چه کسی مستحب است زکات را اداء کند؟ بر ولی مستحب است یا بر غیر ولی هم مستحب است؟

ثانیا متجر باید ولی باشد یا غیر ولی هم می‌تواند با مال طفل تجارت کند؟ ممکن است بر ولی مستحب باشد زکات را اداء کند، چه تجارت به وسیله ولی باشد چه به دست غیر ولی و به امضای ولی.

ثالثا در تجارت توسط غیر ولی اگر سودی حاصل بشود نیاز به اذن ولی دارد یا نه؟

# کلام مرحوم خویی در ما انبتت الارض

مرحوم خویی می‌فرمایند روایاتِ زکات در مطلق نباتات، متعارض هستند. اگر این دوسته روایات به تنهایی بودند، تعارض می‌شد، ولی چون روایت دیگری نقل شده که ایشان از آن به «روایت تصدیق» یاد می‌کنند؛ این روایت قرینه است که روایات دیگر از تعارض خارج شوند. نباید حمل بر تقیه شوند و روایت تصدیق، قرینه است برای حمل بر استحباب.

این مطلب صحیح است و با مبانی ایشان سازگار است یا نه، بحث دیگری است که فعلا وارد این بحث نمی‌شویم. آن بحث مقداری در تبیین ناتمامی مبنای مرحوم خویی، مؤثر است.

یک بار دیگر برمی‌گردیم به مبنای مرحوم خویی که برگرفته از مبنای مرحوم نائینی است که جمع عرفی بین روایات ملاکش آن است که اگر در کنار هم قرار بگیرند و سر از تناقض دربیاورند؛ منجر می‌شود. این مبنا ناتمام است. مکملی بعدا نسبت به این بحث بیان می‌کنیم.

# زکات مالی که بالفعل با آن تجارت می‌شود یا مالی که برای تجارت نگهداری شده؟

امام علیه السلام در روایتِ زکاتِ مال التجاره طفل می‌فرمایند: «اذا اتجرت به فزکه»، ولی زکات مال التجاره‌ای که معمولا فقهاء بیان می‌کنند زکات مالی است که یک سال مانده و با آن تجارت نشده است. برای تجارت نگهداری شده است ولی با آن تجارت نشده است.

این را هم باید مد نظر داشت که این عبارت در زکات صبی به معنای آن است که: «اذا اعددته للتجارة فبقی عندک حولا» یا آنکه اگر تجارت بالفعل با آن بشود زکاتش واجب است. اگر مراد از این زکات در مال طفل، بعد از تجارت باشد؛ زکاتی غیر از زکات مال التجاره بالغین است و با آن فرق دارد.

ظاهرا علماء مفروغ عنه دانسته‌اند که این زکات همان زکات مال التجاره بالغین است ولی باید بررسی شود. ممکن است زکات تجارت بالفعل باشد که مستحب است. بنابراین قرینه‌های استحبابی که در زکات مال التجاره طفل اقامه می‌شود در بحث زکات مال التجاره بالغین به درد نمی‌خورند. ممکن است زکات مال التجاره بالغین (به معنای زکات مال التجاره بعد از ماندن به مدت یک سال) حتی مستحب هم نباشد. بنابراین یک بار دیگر باید بحث را از این جهت واکاوی نمود.

# عدم تفصیل بین عامه، نسبت به کمتر یا بیشتر شدن رأس المال

آقای منتظری در کلامی می‌فرمایند:

زکات مال التجاره‌ای که در این روایات است، در صورتی امر به زکات کرده که در طول سال، به مقدار رأس المال یا بیشتر فروش برود. والا اگر به مقدار رأس المال فروش نرود زکات ندارد. در میان عامه چنین تفسیری وجود ندارد. عامه می‌گویند هر مالی که برای تجارت قرار داده شده باشد، زکات دارد چه قیمتش کمتر از رأس المال باشد یا بیشتر از آن. همین قرینه است برای آنکه این روایات در مقام تقیه نیست و باید حمل بر استحباب شود. با توجه به این مطلب حمل بر تقیه کنار می‌رود و حمل بر استحباب می‌شود[[9]](#footnote-9).

به نظر می‌رسد این مطلب مرحوم منتظری صحیح است.

# فتواهای مال التجاره در میان عامه

از عبارت مغنی ابن قدامه برداشت می‌شود، مالک زکات مال التجاره را لازم نمی‌دانسته است. ولی نقل از مالک در خلاف شیخ طوسی و بدایة المجتهد نیست. در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه هم فتوای مالک نیامده است. ولی باید توجه داشت که این کتاب، فتوای مالکیه را می‌گوید نه فتوای مالک را. فتوای مالکیه ممکن است با فتوای مالک فرق داشته باشد. ایشان می‌فرماید مالکیه قائل به زکات در مال التجاره هستند و شرایطش را بیان می‌کند[[10]](#footnote-10). به هر حال بعید است مالک فتوای به عدم وجوب داشته باشد ولی مالکیه فتوای وجوب. مقداری ابهام آمیز است و در غیر مغنی ابن قدامه هم در جایی یافت نشد.

فتوای مالک در این بحث مهم است چون فقیه مدینه و معاصر امام صادق علیه السلام بوده است. هم از جهت مکانی و هم از جهت زمانی، فقیه مطرحی بوده است. مالک در آن زمان نفوذش اگر از ابوحنیفه بیشتر نبوده؛ کمتر نبوده است. البته در زمان امام کاظم علیه السلام شاگردهای ابوحنیفه نفوذ بیشتری پیدا کردند. ولی در زمان امام صادق علیه السلام مالک خیلی مطرح بوده است و حکومت‌ها هم از او حمایت می‌کردند. البته بعدا با حکومت اختلاف پیدا کرد. مالک، موطأ را برای منصور نوشته است. مالک استقلال‌هایی داشته است و همین استقلال‌ها باعث شده در مدینه شلاق بخورد. به هر حال مالک، شخصیت مهمی در مدینه بوده است و فتوایش در این بحث، مهم است.

ابن قدامه در زکات مال التجاره می‌نویسد:

‌‌[‌باب ‌زكاة ‌التجارة] تجب الزكاة في قيمة عروض التجارة، في قول أكثر أهل العلم. قال ابن المنذر: أجمع أهل العلم على أن في العروض التي يراد بها التجارة الزكاة، إذا حال عليها الحول.

روي ذلك عن عمر، وابنه، وابن عباس. وبه قال الفقهاء السبعة، والحسن، وجابر بن زيد، وميمون بن مهران، وطاوس، والنخعي، والثوري، والأوزاعي، والشافعي، وأبو عبيد، وإسحاق، وأصحاب الرأي.

وحكي عن مالك، وداود، أنه لا زكاة فيها؛ لأن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: «عفوت لكم عن صدقة الخيل والرقيق»[[11]](#footnote-11).

به خصوص رقیق یکی از مال التجاره‌های مهم بوده است.

در مغنی ابن قدامه، تفصیلِ روایاتِ شیعه پیدا نشد.

در بدایة المجتهد چنین آمده است:

واتفقوا على أن لا زكاة ‌في ‌العروض ‌التي لم يقصد بها التجارة، واختلفوا في إيجاب الزكاة فيما اتخذ منها للتجارة، فذهب فقهاء الأمصار إلى وجوب ذلك، ومنع ذلك أهل الظاهر[[12]](#footnote-12).

مراد از اهل ظاهر، داود ظاهری است. ابن رشد فتوای مالک را بیان نکرده است. باید بررسی شود فتوای مالک را کسی غیر از ابن قدامه نقل کرده است یا خیر.

در خلاف مرحوم شیخ طوسی هم فقط اهل ظاهر و ابن عباس را مخالف دانسته‌اند. البته ممکن است ابن عباس را جزء فقهاء تلقی نکنند. ایشان می‌فرمایند:

مسألة ١٠٦: لا زكاة في مال التجارة عند المحصلين من أصحابنا، و إذا باع استأنف به الحول. و فيهم من قال: فيه الزكاة إذا طلب برأس المال أو بالربح. و منهم من قال: إذا باعه زكاه لسنة واحدة.

و وافقنا ابن عباس في انه لا زكاة فيه. و به قال أهل الظاهر كداود و أصحابه. و قال الشافعي: هو القياس. و ذهب قوم إلى أنه ما دامت عروضا و سلعا لا زكاة فيه، فاذا قبض ثمنها زكاه لحول واحد. و به قال عطاء، و مالك.

طبق نقل مرحوم شیخ، مالک قائل به زکات است ولی مادامی که بیع نشده، زکاتش واجب نیست. شاید مراد ابن قدامه هم همین مطلب بوده است. بحث در آن است که مادامی که بیع نشده است، زکات واجب است یا نه. مالک بعد از فروش، قائل به زکات است ولی قبل از فروش طبق نقل شیخ، زکات را واجب نمی‌داند. شیخ طوسی در ادامه می‌نویسند:

و ذهب قوم إلى أن الزكاة تجب فيه، يقوّم كل حول و يؤخذ منه الزكاة. و به قال الشافعي في «الجديد» و «القديم»، و إليه ذهب الأوزاعي، و الثوري، و أبو حنيفة و أصحابه[[13]](#footnote-13).

فتواهایی که میان عامه مطرح است مثل عطاء و مالک، در آن نیست که مال را بگیرد و یک سال از آن بگذرد. ایشان هم مثل علمای ما از عبارت «زکّاه لسنة واحدة» یک مطلب را برداشت کرده‌اند. فتوای ایشان آن است که بعد از فروش، زکاتش واجب است. این غیر از زکات نقدین است. این مطلب را در زکات مال التجاره آورده‌اند.

در جلسات گذشته احتمالی مطرح شد که مراد از «زکّاه لسنة واحدة» آن باشد که زکات نقدین را بدهد. بنابراین به نظر می‌رسد این احتمال بعید باشد. اگر حمل بر تقیه نشود، لااقل حمل بر استحباب می‌شود. یعنی همان فتوایی که مالک و عطاء واجب می‌دانند را امام علیه السلام مستحب می‌شمارند. پس آن احتمالی که قبلا بیان شد، با توجه به فضای عامه، خیلی مستبعد است.

شیخ طوسی در ادامه می‌فرمایند:

و ذهب قوم إلى أن الزكاة تجب فيه، يقوم كل حول و يؤخذ منه الزكاة. و به قال الشافعي في «الجديد» و «القديم»، و إليه ذهب الأوزاعي، و الثوري، و أبو حنيفة و أصحابه[[14]](#footnote-14).

البته بحث دیگری هست که هر سال باید زکات بدهد یا یک بار کافی است. شیخ طوسی می‌فرماید: «یقوم کل حول». به نظر می‌رسد کسانی که زکات مال التجاره قبل از فروش را واجب می‌دانند؛ بین‌شان اختلاف هست. در مغنی ابن قدامه و بدایة المجتهد این بحث هست که یک بار واجب است یا سال به سال تکرار می‌شود.

بنابراین به نظر می‌رسد تفصیلی که در روایات ما وجود دارد، به هیچ وجه از عامه نقل نشده است. همین کاشف از آن است که ناظر به فتوای عامه نمی‌باشد. با توجه به آنکه روایات دیگر زکاتش را نفی می‌کند، باید حمل بر استحباب بشود.

نتیجه آنکه زکات در مال التجاره بالغین مستحب است. زکات در مال التجاره کودکان هم مستحب است. پس از آن باید بحث شود که زکات مال التجاره کودکان چه شرایطی دارد.

1. . در کلام فیض کاشانی نیز به همین بیان اشاره شده است البته نه در بحث زکات مال التجاره طفل بلکه در زکات مال التجاره به طور مطلق. [↑](#footnote-ref-1)
2. . و قد عرفت لدى التكلّم في استحباب إخراج الزكاة من مال الطفل إذا اتّجر له من إليه النظر أنّ‌ حمل الروايات الدالّة بظاهرها على ثبوت هذا القسم من الزكاة، على التقيّة - كما يظهر من صاحب الحدائق - لا يخلو من وجه، إلاّ أنّ‌ حملها على الاستحباب - كما هو المشهور - أوجه، فإن صدور هذه الأخبار المتكاثرة البالغة فوق حدّ التواتر، لإظهار خلاف الواقع من غير سبق سؤال ملجئ لذلك، مع مخالفته للاحتياط في كثير من مواردها، في غاية البعد. مصباح الفقیه، آغا رضا همدانی، المؤسسة الجعفرية لاحياء التراث، ج ۱۳، ص 19 و ص ۱۱۴. [↑](#footnote-ref-2)
3. . کتاب الزکاة (منتظری)، قم، المرکز العالمي للدراسات الاسلامیة، ج ۲، ص ۱۹۱. [↑](#footnote-ref-3)
4. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص 541. [↑](#footnote-ref-4)
5. . تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏4، ص 27. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سؤال: وجود موافق را در حمل بر تقیه شرط می‌دانید؟

جواب: آن بحث دیگری است. وجود موافق در حمل تقیه به عنوان مرجحات منصوصه شرط است و باید موافق مشهورشان باشد. [↑](#footnote-ref-6)
7. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص 541. [↑](#footnote-ref-7)
8. . سؤال: متعارف بوده است که اموال صبی را برای تجارت می‌گرفته‌اند؟

جواب: بله متعارف بوده است. به خصوص با توجه به آنکه عامه روایتی از عمر نقل می‌کنند که: «‌ابْتَغُوا ‌فِي ‌أَمْوَالِ ‌الْيَتَامَى لَا تَأْكُلُهَا الصَّدَقَةُ». خیلی مرسوم بوده است که با مال ایتام تجارت می‌کرده‌اند. [السنن الكبرى، البيهقي، ج 4، ص 180]

سؤال: شاید امام علیه السلام در ادامه خودشان قصد داشتند حکم زکات مال التجاره را بیان کنند ولی راوی عجله کرده است و کلام امام علیه السلام را قطع کرده است.

جواب: ظاهر «اذا وجبت علیهم الصلاة وجبت الزکاة» آن است که در مقام مفهوم است. اینکه بگوییم امام علیه السلام خودشان بیان می‌کردند، زخرف القول است. [↑](#footnote-ref-8)
9. . نعم، هنا شيء و هو انّ‌ فقهاء السنة يوجبون الزكاة في مطلق مال التجارة، سواء طلب برأس المال، أم لا، و لم أر في كلماتهم اشتراطها بهذا الشرط. کتاب الزکاة (منتظری)، قم، المرکز العالمي للدراسات الاسلامیة، ج ۲، ص ۱۹۱. [↑](#footnote-ref-9)
10. . الفقه على المذاهب الأربعة، عبد الرحمن بن محمد عوض الجزيري، دار الكتب العلمية، بیروت، ج ۱، ص 550. [↑](#footnote-ref-10)
11. . المغني، ابن قدامة، مكتبة القاهرة، ج۳ ص ۵۸. [↑](#footnote-ref-11)
12. . بداية المجتهد ونهاية المقتصد، ابن رشد، ج ۲ ص ۱۵. [↑](#footnote-ref-12)
13. . الخلاف، محمد بن حسن الطوسی، ج ۲ ص ۹۱. [↑](#footnote-ref-13)
14. . الخلاف، محمد بن حسن الطوسی، ج ۲ ص ۹۲. [↑](#footnote-ref-14)